



درس تفسیر سوره مبارکه فصلت - جلسه ۱۲

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
(۲۱) وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۲) وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳) فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَ
إِنْ يَسْتَغِيثُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ (۲۴) وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُّوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي
أُمِّ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ (۲۵) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا
فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ (۲۶)﴾

کاربرد نداشتن علم غیب در فقه و تعیین کننده بودن آن در معاد

جریان معاد که از اصول سه گانه دین است و در سور مکی کاملاً مطرح است، به این صورت بیان شد که هیچ
کسی در برابر عمل هایی که انجام شده است رها نیست. در دنیا نظامی است که نظام آزمون است؛ لذا محدوده محاکم
قضایی مشخص است، علم ملکوتی و غیب در محاکم قضایی راه ندارد، همین علوم عادی است، این بیان نورانی

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که با حصر فرمود: «إِنَّمَا أَقْضَىٰ بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»^۱ همین است. اگر اصول می‌توانست و این رسالت خودش را انجام می‌داد که کدام «قطع» حجت است و کدام «علم» سند حکم فقهی است، خدمتی به حوزه‌ها می‌کرد؛ ولی متأسفانه اصول این قصور را همچنان دارد. «قطع» درست است که حجت است؛ اما قطع عادی، یعنی علم عادی که از راه عادی به دست بیاید.

بیان لطیفی مرحوم کاشف‌الغطاء بزرگ در کتاب کشف‌الغطاء دارد - کاشف‌الغطاء مستحضرید که يك فقيه کم‌نظیری است. مرحوم صاحب جواهر در جواهر دارد که من فقیهی به حدّ ذهن کاشف‌الغطاء ندیدم یا کم دیدم.^۲ «یَجِب» و «یَحْرَم» برای او مثل آب خوردن است؛ مثلاً احتیاط بکن و اینها نیست، يك فقيه فحلی است. ایشان يك دوره اصول دین نوشته که مقدمه این کتاب است و يك اصول فقه نوشته و بعد وارد فقه شده است؛ البته اصول دین و اصول فقه او چند صفحه است که بعد وارد مسئله فقهی شد - در بخش‌های اصول دین دارند که علم غیب سند فقهی نیست؛^۳ لذا هیچ‌کس نمی‌تواند سؤال کند که آیا حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) می‌دانست در شب نوزده ضربت می‌خورد یا نه؟ بله! عالم و قاطع بود که ضربت می‌خورد؛ ولی این علم برتر از آن است که سند حکم فقهی باشد؛ جریان سیّدالشهداء و امام مجتبی (علیهم الصلاة و علیهم السلام) هم این‌طور است. با علم غیب و با علم ملکوتی کسی کار فقه اصغر را انجام دهد روا نیست، آن علم سند حکم فقهی نیست. این مطلب را يك فقيه فحلی مثل کاشف‌الغطاء می‌خواهد که بیان کند؛ ولی متأسفانه بعدها این در اصول نیامده است؛ لذا همواره برای خیلی‌ها

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۷، ص ۴۱۴.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۱۳، ص ۱۰۵؛ «و أستاذی المحقق التحریر الذی لم یکن فی زمانه أقوى منه حدسا و تنبها الشیخ جعفر».

۳. کشف‌الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط - الحدیثة)، ج ۳، ص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ «أَنَّ الْأَحْكَامَ الشَّرْعِيَّةَ تَدُورُ مَدَارَ الْحَالَةِ الْبَشَرِيَّةِ، دُونَ الْمُنْتَحِ الْإِلَهِيَّةِ. فَجِهَادُهُمْ وَأَمْرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيُهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ إِنَّمَا مَدَارُهَا عَلَى قُدْرَةِ الْبَشَرِ وَلِذَلِكَ حَمَلُوا السِّلَاحَ وَأَمَرُوا أَصْحَابَهُمْ بِجَمْلِهِ وَكَانَ مِنْهُمْ الْجَرِيحُ وَالْقَتِيلُ، وَكَثِيرٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ دَخَلُوا فِي حَزْبِ الشَّهَدَاءِ وَ لَا يَلْزَمُهُمْ دَفْعُ الْأَعْدَاءِ بِالْقُدْرَةِ الْإِلَهِيَّةِ وَ لَا بِالذَّعَاءِ وَ لَا يَلْزَمُهُمُ الْبِنَاءُ عَلَى الْعِلْمِ الْإِلَهِيِّ وَ إِنَّمَا تَدُورُ تَكْلِيفُهُمْ مَدَارَ الْعِلْمِ الْبَشَرِيِّ. فَلَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ حِفْظُ النَّفْسِ مِنَ التَّلَفِ مَعَ الْعِلْمِ بِوَقْتِهِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى، فَعَلِمَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ بِأَنَّ ابْنَ مُلْجَمٍ قَاتَلَهُ وَ عَلِمَ سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الشُّمْرَ لَعَنَهُ اللَّهُ قَاتَلَهُ مَثَلًا مَعَ تَعْيِينِ الْوَقْتِ لَا يُوجِبُ عَلَيْهِمَا التَّحَفُّظَ، وَ تَرَكَ الْوُصُولَ إِلَى مَحَلِّ الْقَتْلِ».

سؤال است که آیا وجود مبارك امام مجتبی (علیه السلام) می دانست این آب سمّ دارد یا نه؟ بله! عالم و عاقل بود؛ ولی این علم اشرف از آن است که به درد حکم فقهی بخورد؛ ولی در معاد آن علم ملکوتی سهم تعیین کننده ای دارد.

نمونه ای از آگاهی معصوم (علیه السلام) از غیب و به کار نبردن آن در محاکم

پرسش: چرا علم ملکوتی نمی تواند سند حکم فقهی شود؟

پاسخ: مثل اینکه کسی بخواهد این میز را با «تحت حنك» عمامه پاك کند؛ میز را که با «تحت حنك» پاك نمی کنند،

میز را با يك دستمال پاك می کنند. فقه اصغری که دنیا باید با آن بچرخد این را با همین علم عادی حل می کنند، علم

ملکوتی اشرف از آن است که سند حکم فقهی شود. این حرفی است که شیعه و سنی نقل کرده که وجود مبارك

پیغمبر فرمود محاکم قضایی من با علم عادی حل می شود: «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ». با اینکه خدمت

وجود مبارك پیغمبر و همچنین ائمه (علیهم السلام) و امروز وجود مبارك حضرت حجّت این عرض اعمال می شود

همین طور است، هر کاری می کنیم به «اذن الله» می داند.

کسی خواست محضر امام باقر (سلام الله علیه) وارد شود، در زد، کنیز رفت جلوی در تا در را باز کند، او يك

نگاه نامحرمانه کرد؛ وقتی خواست وارد اتاق شود، وجود مبارك امام باقر (سلام الله علیه) از اندرون منزل داد زد و

فرمود: «ادْخُلْ لَا أُمَّ لَكَ»، این شخص دستپاچه شد و عرض کرد «یا بن رسول الله» من این کار را کردم که بفهمم

شما می بینید یا نه، فرمود: «لَئِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ هَذِهِ الْجُدْرَانِ تَحْجُبُ أَبْصَارَكُمْ»^۴ تو خیال کردی دیوار نمی گذارد ما پشت

دیوار را ببینیم؟! این نزد ما شیعه ها يك چیز «بین الرشدی» است که همه امور به علم و عنایت الهی به اینها عرضه

می شود و عرضه اعمال هم هفته ای دو روز است. این بیان نورانی قرآن در سوره مبارکه «توبه» همین است که

۴. الحرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۷۲ و ۲۷۳.

فرمود: ﴿قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾.^۵ این «سین»، «سین» تحقیق است نه «تسویف»، نه

یعنی خدا بعدها می بیند، بلکه هر کاری که می کنید «الله» می بیند؛ به اذن «الله»، «رسول الله» می بیند؛ به اذن «الله»،

ائمہ (علیہم السلام) می بینند! ﴿فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾.

عمل بر مبنای علم غیب در محاکم منافی با اختیار انسان

وجود مبارك رسول خدا فرمود مبادا يك وقت بگوئيد ما رفتيم محكمه پيغمبر و خود پيغمبر حكم كرد و ما از

دست پيغمبر گرفتيم! برای اینکه دنیا، دنیای آزمون است و دست شما باز باشد چنین حکم می کنیم! اگر ما برابر علم

غیب عمل کنیم که شما مجبور می شوید و خودتان را مجبور احساس می کنید که کار خیر انجام بدهید، شما آزادید!

مبادا کسی بیاید با قسم دروغ یا بیّنه دروغ به محکمه من و من هم برابر بیّنه یا یمین حکم کنم، آن وقت این مال را

از محکمه من و به دست من بگیرد و بگوید من از دست خود پيغمبر گرفتم! فرمود این «قِطْعَةً مِنَ النَّارِ» است که

ذیل همان روایت است؛ فرمود حواستان جمع باشد که بین آن علم غیب و عالم عادی فرق بگذارید! ما برابر ظاهر

حکم می کنیم. آن وقتی که بنا شد ما به علم غیب عمل کنیم و معجزه داشته باشیم، آن وقت هم دست خود ماست؛

ولی بنا بر این نیست که ما با علم غیب، محاکم را اداره کنیم، با حصر فرمود: «إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ»،

بعد در ذیل آن فرمود که اگر کسی بیّنه کاذبه یا یمین کاذب در محکمه داشت و ما بر اساس آن بیّنه کاذب یا یمین

کاذب حکم کردیم و این مال را از دست ما گرفت، این «قِطْعَةً مِنَ النَّارِ» است، آتش را دارد می برد!

بنابراین حساب دنیا با حساب آخرت کاملاً فرق می کند؛ در آخرت علم غیب و علم ملکوتی است؛ اصلاً ظهور،

ظهور حق است! آن جا جای این نیست که کسی با ظاهر حکم کند، بلکه خدا با علم خود عمل می کند، پيغمبر با

علم خود عمل می کند، اهل بیت (علیهم السلام) با علم خودشان عمل می کنند و چیزی در عالم فروگذار نیست،

بنابراین بین دنیا و آخرت کاملاً فرق است. سراسر عالم از ستاد و سپاه الهی هستند، حتی «اعضاء» و «جوارح»

آدم!

تفاوت مواجهه مشرکان و مؤمنان با فرا رسیدن دفعی قیامت

چون منکرین معاد از معاد هیچ خبر و اطلاعی ندارند و انکار می‌کنند، وقتی معاد دفعتاً فرا می‌رسد اینها مبهوت

می‌شوند و می‌گویند این چه صحنه‌ای است؟ این کجاست؟ این چیست؟ ﴿تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ﴾^۶، بهتان را که بهتان

می‌گویند، برای اینکه انسان چیزی را که نمی‌داند و به او اسناد دهند، دفعتاً او را مبهوت می‌کند. فرمود اینها چون از

قیامت هیچ خبری نداشتند و باور نمی‌کردند که قیامت هست، وقتی صحنه قیامت فرا رسید، دفعتاً مبهوت می‌شوند

که این‌جا کجاست؟ این چیست؟ اما مؤمنی که منتظر قیامت بود می‌گوید: ﴿هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ

وَرَسُولٌ﴾^۷ آن روزی که خدا به ما وعده داد رسیدیم. آنها چون خبر ندارند مبهوت می‌باشند، از آنها سؤال

می‌کنند چه قدر شما خواب بودید؟ چه قدر در زمین بودید؟ می‌گویند: ﴿يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ﴾^۸ در حالی که میلیون‌ها

سال خوابیدند! این وضع کسی است که از معاد هیچ خبری ندارد و معاد را باور نکرده است. بنابراین هیچ کاری

در عالم نیست که به آن توجه نشود؛ منتها در دنیا که جای آزمون و امتحان الهی هست راه باز است. فرمود ما

کاری به اسرار شما نداریم، اسرار شما نزد ماست که گاهی معجزه ایجاب می‌کند تا ما پرده را برداریم؛ ولی همیشه

این‌طور نیست، هر کسی هر کاری بخواهد بکند ما فعلاً پرده را بر نمی‌داریم! مبدا خیال کنید که با بینه و بین کاذب

به محکمه ما بیایید و مالی از ما بگیرید و بگویید که ما از دست خود پیغمبر گرفتیم، فرمود این «قِطْعَةً مِنَ الثَّارِ»

۶. سوره انبیاء، آیه ۴۰.

۷. سوره احزاب، آیه ۲۲.

۸. سوره بقره، آیه ۲۵۹.

است؛ ولی در معاد همه علوم غیب سهم تعیین‌کننده دارند؛ «ذات اقدس الهی» شاهد است، «پیغمبر» شاهد است، «امام» شاهد است، «زمین» و «زمان» شاهد هستند، «جلود» هم شاهد می‌باشند.

اقرار نبودن «شهادت» زبان علیه انسان

در جریان شهادت، گاهی دارد که «لسان» آنها شهادت می‌دهند؛ حتی زبان هم اگر بخواهد شهادت دهد اقرار نیست، چون زبان غیر از خود نفس است. آن راهی که امین‌الاسلام به عنوان توجیه پیش گرفته، آن درست است که دهن بسته است؛ ولی زبان شهادت می‌دهد یا در همان لحظه‌ای که زبان شهادت می‌دهد، هنوز دهن بسته نشده است.^۹ «فوه» یعنی دهان، فرمود: ﴿نُخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ﴾،^{۱۰} نه «أَلْسِنَتِهِمْ»! در سوره «یس» فرمود: ما دهن را مُهر می‌کنیم؛ ولی در آیه دیگر فرمود زبان شهادت می‌دهد. آن چیزی که در سوره «یس» است: ﴿نُخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ﴾ است که «لسان» ندارد، آن‌جا که ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنَتُهُمْ﴾^{۱۱} دارد، «ختم فوه»؛ یعنی مُهر دهان ندارد. این راهی که امین‌الاسلام (رضوان الله علیه) برای جمع بین این آیات طی کرده، این است که خدا دهان را مُهر می‌کند و زبان بیرون از فضای دهان حرف می‌زند؛ این يك راه است. آیا زبان در همان دهان بسته حرف می‌زند یا زبان را از دهان در می‌آورند، دهن را می‌بندند و زبان در بیرون فضای کام حرف می‌زند؟ آیا زبان می‌تواند بدون مخارج کام سخن بگوید؟ به هر تقدیر یا بسته یا باز، زبان هم شهادت می‌دهد که اقرار نیست، چون زبان مثل چشم و گوش، عضوی از اعضای بدن انسان است.

۹. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۱۱؛ «فإنه يجوز أن تخرج الألسنة و يختم على الأفواه و يجوز أن يكون الختم على الأفواه في حال شهادة الأيدي و الأرجل».

۱۰. سوره یس، آیه ۶۵.

۱۱. سوره نور، آیه ۲۴.

ناتمامی نقد به تغییر بدن در طول عمر و موجّه نبودن شهادت

مطلب دیگر این است که حیات بدن، يك؛ وحدت بدن، دو؛ به حیات و وحدت نفس وابسته است، سه؛ بنابراین ده‌ها بار هم که بدن عوض می‌شود، این بدن دهمی عین بدن اوّلی است، چون حیات و وحدت اینها به وحدت نفس است که نفس یکی است؛ در محاکم عدل دنیایی هم همین‌طور است! اگر در محکمه امام و پیغمبر (علیهم السلام) هم کسی سرقتی کرده و بیست سال فراری بوده که در طیّ بیست سال تصادف‌های زیادی کرده دست و پای خود را از دست داده و دست‌های دیگری را به او پیوند دادند. کسانی که گرفتار مرگ مغزی شدند، «اعضاء» و «جوارح» او را گرفتند و به بدن این شخص پیوند زدند، این شخص دستش از دیگران است، پایش از دیگران است، بسیاری از «اعضاء» و «جوارح» او از دیگران است؛ حالا سر و کار او بعد از بیست سال به محکمه عدل علوی افتاد، او می‌تواند در محکمه عدل علوی (علیه السلام) بگوید شما که این دست مرا می‌خواهید قطع کنید، این دست، آن دست بیست سال قبل نیست یا این حرف پذیرفته نیست، چون این دست عین دست بیست سال قبل است و حیات بدن به حیات نفس است، وحدت بدن به وحدت نفس است؛ در دنیا همین‌طور است و در آخرت هم همین‌طور است! حالا «اعضاء» و «جوارح» که عوض شد، این شخص نسبت به همسرش نامحرم می‌شود؟! این‌طور که نیست! حیات بدن به حیات نفس است، وحدت بدن به وحدت نفس است؛ در معاد این‌طور است و در دنیا هم این‌طور است! مادامی که شخص همان شخص است، تمام «اعضاء» و «جوارح» او از اوست، دیگر نمی‌شود گفت که این عضو شما بیست سال قبل نبود، چطور شهادت می‌دهی؟ وحدت این ابدان به وحدت نفس است، چون وحدت ابدان به وحدت نفس است، اگر کسی بیست سال قبل گناه کرده و بدن او بعد از بیست سال دارد شهادت می‌دهد، این عین همان بدن بیست سال قبل است.

فرمود ما چنین صحنه‌ای داریم؛ منتها مشکل اساسی شما این است که شما از مردم رو می‌گیرید؛ ولی از خدا رو نمی‌گیرید، خیال می‌کنید که «الله» نمی‌داند؟! ﴿يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ﴾^{۱۲} در سوره مبارکه «نساء» و مانند آن فرمود اینها از مردم فاصله می‌گیرند که کسی آنها را نبیند؛ اما از «الله» فاصله نمی‌گیرند، چرا؟ برای اینکه خیال می‌کنند «الله» نمی‌بیند، البته گمان اینها گمان نبود، یقین بود؛ منتها یقین بی‌اثر تعبیر به گمان شده است. فرمود شما خیال می‌کنید: ﴿أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾، پس مشکل اساسی آنها چند چیز بود: اول اینکه انکار معاد؛ دوم اینکه انکار علم الهی به بسیاری از این امور جزئی؛ سوم اینکه از مردم احتجاب می‌کنند؛ ولی از «الله» احتجاب نمی‌کنند، برای اینکه - معاذ الله - او نمی‌بیند. فرمود همین‌ها بود که شما را به هلاکت رسانده است.

ثمره یا پیامد اطاعت‌پذیری یا نافرمانی خدای سبحان در دنیا

حالا که به این وضع درآمدید، ما سالیان متمادی به شما مهلت دادیم که شاید شما به راه بیاید، وقتی دیدیم به راه نمی‌آیید، برای شما يك همسایه بدی فراهم کردیم. آنها که سال‌های متمادی راه خوب را طی کردند، ما همسایه‌های خوب برای آنها فراهم کردیم و شما که سالیان متمادی بدراهه و کجراهه رفتید، همسایه بدی برای شما فراهم کردیم. در سوره مبارکه «مجادله» فرمود مردان الهی که راه خوب را طی کردند، ما خودمان در دل اینها ایمان را تثبیت کردیم. در آیه پایانی سوره مبارکه «مجادله»؛ یعنی آیه ۲۲ فرمود: ﴿أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾؛ ایمان را در قلبشان تثبیت کرده است، اگر ایمان در قلب آنها تثبیت شده است، دیگر هیچ وقت جا برای تزلزل و شك و تردید و نفاق و گناه و امثال آنها نیست و فرشتگانی هم هستند که آنها را تأیید می‌کنند. بعضی‌ها همین‌ها

صدای اذان مؤذن را می‌شنوند اصلاً بی‌تابانه و مشتاقانه به طرف نماز اول وقت می‌روند، اینها نماز اول وقت و اذان را دوست دارند، این گرایش است! این گرایش غیر از آن حکم فقهی است که بر همه ما واجب است نماز بخوانیم و نماز اول وقت هم مستحب است؛ این گرایش و علاقه در اثر ﴿وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾ است و از گناه هم منزجر هستند. در قبال آن تبهکارانی که مدت‌ها ذات اقدس الهی به اینها مهلت داد که اینها بیراهه و کجراهه رفتند و برنگشتند، خدا اینها را کیفر می‌دهد که آن رفیق بد از بیرون و شیطان بد از درون است. «قُرْءَاءَ السَّوِّءِ» گاهی از بیرون و گاهی هم از درون است؛ در همین بخش‌ها فرمود: ﴿تَقِيْضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِيْنٌ﴾؛^{۱۳} کسی که بیراهه رفته است ما ﴿قَيِّضْنَا لَهُمْ﴾؛ یعنی «بدلنا له» ﴿قُرْءَاءَ﴾؛ ما به او فطرت دادیم و ﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^{۱۴} را بهره او کردیم؛ انبیا را از بیرون فرستادیم؛ عقل را از درون به حمایت او وادار کردیم؛ با همه این چراغ‌ها ﴿قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾^{۱۵} دامن‌گیر او شد که او همه اینها را پشت‌سر گذاشت؛ از این به بعد ما رفقای بد دامن‌گیر او کردیم، هم شیاطین انس و هم شیاطین جن؛ دوستان و رفقای بد که ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ﴾^{۱۶} دوستان بد اینها شیاطین انس از بیرون هستند و شیاطین جن و ابلیس از درون می‌باشند که ﴿إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ﴾^{۱۷}.

تبدیل رفقای خوب به بد، پیامد نافرمانی خدا در دنیا

فرمود: ﴿قَيِّضْنَا﴾، یعنی «بدلنا»؛ به جای آن دوستان الهی که ما برای او گذاشتیم، رفقای بد برای او هستند که آن وقت این رفقای بد گذشته و آینده زشت را برای او زیبا می‌کنند. سوابق بدی را که داشت، به او زیبا نشان می‌دهند؛ نسبت به او، فرزندان او و میراث او تصمیم‌های بد می‌گیرد. آینده این‌جا نه یعنی معاد، بلکه آینده او در

۱۳. سوره زخرف، آیه ۳۶.

۱۴. سوره شمس، آیه ۸.

۱۵. سوره شمس، آیه ۱۰.

۱۶. سوره زخرف، آیه ۶۷.

۱۷. سوره اعراف، آیه ۲۷.

دنیا و نسبت به زندگی خودش در آینده که مثلاً نسبت به فرزندان خود تصمیمات بد می‌گیرد و خیال می‌کند که ماندنی است، ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾؛^{۱۸} خیال کرده که برای همیشه می‌ماند، ﴿عَدَدَهُ﴾؛^{۱۹} مال خود را شمرده و خیال می‌کند آنچه نزد اوست او را جاودان نگه می‌دارد؛ لذا نزد او زیبا جلوه می‌کند، وقتی نزد او زیبا جلوه کرد به سراغ آن می‌رود. این «قُرْآنَ السَّوْءِ» ﴿يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ * مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾؛^{۲۰} فرمود هم از جن‌ها، هم از انس‌ها، هم تحت وسوسه ابلیس هستند و هم خود آنها جزء ﴿شَیَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ﴾؛^{۲۱} هستند که ما در دنیا دامن‌گیر اینها کردیم. صریحاً می‌گویند: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾؛^{۲۲} که به انبیای خودشان هم می‌گویند، دیگر نمی‌گویند: «سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَعِظْ»، بلکه می‌گویند: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾؛^{۲۳} اصلاً جزء واعظین باشی یا نباشی برای ما بی‌تفاوت است. اینها به این‌جا می‌رسند که صریحاً به انبیا، به اولیا، به دین، به مکتب و به عالمان دین چنین می‌گویند، اینها سرانجام در قیامت گرفتار می‌شوند که باید بگویند: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَمْ جَزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ﴾؛^{۲۴} این‌که در دنیا می‌گوید چه انبیا و اولیا بگویند و چه نگویند برای ما بی‌تفاوت است، روزی می‌رسد که می‌گویند چه ناله بزنی و چه ناله نرنی برای ما بی‌تفاوت است؛ این تسویه بد دنیا به آن تسویه بد آخرت ختم می‌شود. فرمود این‌جا گوش نمی‌دهید: ﴿وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَما خَلْفَهُمْ﴾، اَمَّا ﴿وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ﴾؛ شبیه اُمّی که قبل از اینها بودند؛ یعنی در نظام ما بین جن و انس فرقی نیست، بین شرق و غرب فرقی نیست، آنها تبهکاران بی‌تفاوت بودند و شما هم تبهکاران بی‌تفاوت هستید؛ جَنّی‌ها و انسان‌هایی که مُردند مثل شما هستند، ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ﴾.

۱۸. سوره هزّه، آیه ۳.

۱۹. سوره هزّه، آیه ۲.

۲۰. سوره ناس، آیات ۵ و ۶.

۲۱. سوره انعام، آیه ۱۱۲.

۲۲. سوره شعراء، آیه ۱۳۶.

۲۳. سوره ابراهیم، آیه ۲۱.

تشبیه به موات و بایر بودن زمینه تجارت بعضی از انسان‌ها در دنیا

ما شما را برای تجارت آفریدیم و ابزار تجارت به شما دادیم، بعد راه تجارت را هم به شما نشان دادیم و گفتیم: ﴿هَلْ

أَذَلَّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^{۲۴} و کسانی هم که به راه افتادند، گفتیم اینها کسانی هستند که ﴿يَرْجُونَ

تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾^{۲۵} و به کسانی هم که بیراهه رفتند گفتیم: ﴿فَمَا رِبْحَتْ تِجَارَتُهُمْ﴾^{۲۶} برخی زمین‌ها جزء «موات»،

برخی زمین‌ها جزء بایر^{۲۷} و بعضی هم دایر هستند؛ زمینه زندگی مردم هم این‌چنین است که بعضی جزء «موات»،

بعضی جزء بایر و بعضی هم دایر می‌باشند که درباره بایرها فرمود: ﴿كَانُوا قَوْمًا بُورًا﴾^{۲۸} که این «بور» جمع بایر

است؛ یعنی اینها زمینه‌شان بایر است و برای کشاورزی فایده‌ای ندارد. خدایی که ﴿وَاللَّهُ أَتَبَّكُمْ مِنَ الْأَرْضِ

تَبَاتًا﴾^{۲۹} روی زمین‌های بایر چه کند؟ فرمود: ﴿كَانُوا قَوْمًا بُورًا﴾ این «بور» که جمع بایر است؛ یعنی زمینه زندگی

اینها بایر است و برخی‌ها هم جزء «موات» هستند که ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ﴾^{۳۰}.

يك بيان نورانی از حضرت امیر(سلام الله علیه) است که فرمود: «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا

يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَىٰ فَيَتَّبِعُهُ وَلَا بَابَ الْعَمَىٰ فَيَصُدُّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ»؛^{۳۱} فرمود اینها جنازه‌های عمودی هستند

که بعد از مدتی هم بر زمین می‌افتند و می‌شوند جنازه افقی، وگرنه این زنده نیست، بلکه در زنده‌ها مرده است!

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَىٰ فَيَتَّبِعُهُ وَلَا بَابَ الْعَمَىٰ فَيَصُدُّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مَيِّتُ

الْأَحْيَاءِ» که این «مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ»؛ یعنی جنازه عمودی، همان تعبیر قرآن کریم است که فرمود: ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ﴾.

۲۴. سوره صف، آیه ۱۰.

۲۵. سوره فاطر، آیه ۲۹.

۲۶. سوره بقره، آیه ۱۶.

۲۷. لغت‌نامه دهخدا، بایر: [ی] زمین خراب نامزروع. «بائرة» یا «بائر» مقابل آباد و مقابل دایر.

۲۸. سوره فرقان، آیه ۱۸.

۲۹. سوره نوح، آیه ۱۷.

۳۰. سوره نحل، آیه ۲۱.

۳۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه ۸۷.

پس برخی‌ها مرده هستند و برخی‌ها مُرده نیستند؛ ولی بایر می‌باشند و برخی‌ها هم دایر هستند که ﴿يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ﴾؛ فرمود ما اصلاً شما را برای تجارت خلق کردیم، خسارت برای همین گروه است که سرمایه را باخته است.

تبیین جهل مرکب مشرکان در دنیا و خسارت آنها در آخرت

آن ظَنّی که در آیه مورد بحث تعبیر شده است، در حقیقت به معنی یقین؛ یعنی جهل مرکب است: ﴿وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ یعنی «صُرْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ» که سرمایه را باختید؛ در معاد اگر صبر کنید که آتش جایگاه دائمی شماست و اگر بخواهید عذرخواهی کنید که از نظر روانی مقداری سبک شوید به شما اجازه عذرخواهی هم نمی‌دهند و اگر «استعتاب» بکنید؛ یعنی طلب عفو از سرزنش کنید، تا مورد عتاب قرار نگیرید، به شما اجازه عذرخواهی هم نمی‌دهند تا يك مقدار از نظر روانی سبک شوند، آیه ۳۶ سوره مبارکه «مرسلات» این است: ﴿وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ﴾؛ بنابراین اینها در دنیا چون منکر معاندند و از طرفی از نظر توحید به این فکر هستند که - معاذ الله - «الله» این کارها را نمی‌بیند به این روز سیاه افتادند. فرمود خطر شما همین است: ﴿فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ﴾، «مُعْتَب» کسی است که به عذرخواهی او گوش داده شده و مقداری از نظر روانی سبک شده است. این گروه که در دنیا این‌چنین هستند، «قُرْنای» بدی دارند و این شوری را که در دل دارند، نمی‌دانند از کجاست. این حادثه بی‌سبب که نیست و اتفاق که در عالم راه ندارد! انسان طبعاً گرایش به گناه ندارد، بلکه انسان طبعاً مایل به ثواب است، برای اینکه فطرت و عقل او این است! ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾^۱ این است! اما این رفقای بد که در درون او ذخیره شدند، اینها کسانی هستند که ﴿فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾؛ یعنی به فکر آینده و گذشته بودند؛ یعنی به این فکر بودند که بچه‌ها را و میراث را

۱. سوره شمس، آیه ۷.

تأمین کنند، نه آینده به معنای معاد! آن کارهایی را که انجام دادند، می‌گویند کارهای بسیار خوبی است؛ کارهایی را هم که در مورد فرزندانشان در آینده در پیش دارند، آنها را هم می‌گویند کارهای خوبی است، ﴿فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ﴾: «قول» الهی که عذاب الهی است، هم بر اینها و هم در بین اُمی که مثل اینها بودند، ﴿قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ﴾: آن‌گاه این گروه نه تنها خودشان به حرف قرآن کریم گوش نمی‌دادند، به دیگران هم می‌گفتند سعی کنید در قرآن لغو ایجاد کنید که این مطلب طلعه بحث جدید است.

پرهیزکاران واجدان شرایط مدیریت حرمین و آل سعود فاقد آن

اما در مورد آنچه مسئله روز است عرض می‌شود، آن سالی که حادثه تلخ به شهادت رساندن بسیاری از زائران حرمین بود، آن سال عده‌ای مقالاتی نوشتند و بررسی کردند که این حرمین - مکه و مدینه - باید در اختیار چه کسی باشد؟ برابر استدلالی که آن سال‌ها شده بود و قرآن کریم کمک کرد، این بود که متولّی سرزمین وحی باید مردان باتقوا باشند، نه آل سعود! فرمود: ﴿إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ﴾^۱ ولیّ کعبه باید انسان باتقوا باشد. اینها همان‌هایی هستند که اجدادشان همین کعبه را به صورت بت‌کده درآورده بودند و تمام شراب‌خواری آنها بر روی بام کعبه بود که به تعبیر برخی‌ها تولیت و کلیدداری کعبه را در مجلس قمار باختند و به چند مَشك شراب فروختند و معامله کردند، اجداد همین‌ها بودند! «زَقُّ خمر»^۲ با يك مَشك یا با دو مَشك در قمارخانه‌های مکه، حقّ تولیت و کلیدداری کعبه را معامله می‌کردند، همین‌ها بودند! اینکه فرمود: ﴿إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ﴾ همین‌طور است!

۱. سوره انفال، آیه ۳۴.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۶۲؛ «... فباعه أبو غبشان من قصی بن كلاب ببعير و زق خمر و فی ذلك يضرب المثل السائر أخسر من صفقة أبي غبشان...».

الآن اگر جامعه اسلامی - به فکر دولت‌ها نباید بود - خود ملت‌ها و ملل اسلامی، اینها اگر به این فکر باشند که حرمین را از اسارت و غارت آل سعود نجات دهند، این جهاد اکبر است! آن روزی هم که ﴿إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ﴾^۱ بخواند عمل شود، همین‌طور است!

ضعف فرهنگی جامعه اسلامی سبب اسارت گرفتن حرمین توسط آل سعود

آن بیان نورانی حضرت امیر - يك وقت خوانده شد - که وجود مبارك حضرت امیر فرمود: می‌دانید اینها اگر بخواهند غدیر را خاموش کنند و سقیفه را روشن کنند چه کار می‌کنند؟ اینها فرهنگ يك ملت را غارت می‌کنند و به اسارت می‌گیرند، وقتی فکر و فرهنگ يك ملت به غارت رفت، آن ملت تسلیم می‌شود، چون عاملی برای قیام ندارد. آن بیان نورانی حضرت در عهدنامه مالك این است که فرمود: يا مالك! «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أُسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يُعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى وَتُطَلَبُ بِهِ الدُّنْيَا»^۲ فرمود ممکن نبود که مرا با دست بسته ببرند و برای سقیفه بیعت بگیرند! اینها اول آمدند دین را، فرهنگ ملت را، عقیده ملت را و ایده ملت را به بند کشیدند و به اسارت بردند، آن وقت دینی که اسیر شد قدرت تحریک ندارد! «فَإِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ أُسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ». قبل از وجود مبارك حضرت امیر نماز بود، روزه بود، حج بود، عمره بود، قرائت قرآن بود؛ امّا يك قرائت قرآنی که به تعبیر مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله علیه) - در جواهر دارد - کار حضرت امیر (سلام الله علیه) به جایی رسید که می‌گویند: «و فی قراءه علی کذا»^۳ او را در ردیف «حفص» و «عاصم» قرار دادند؛ آنها این‌طور قرائت کردند، علی (صلوات الله علیه) این‌طور قرائت کرده است؛ او که قرآن ناطق است را در ردیف قاریان قرار دادند! بحث قرآن این‌طور شد!

۱. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه ۵۳.

۲. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۹، ص ۲۹۶؛ «...کما یومی الیه ما فی کتب القراءة من عدهم قراءة النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی و أهل البيت (علیهم السلام) فی مقابلة قراءاتهم...».

بحث سنت هم که مستحضرید، يك قرن یا بیش از يك قرن نقل حدیث ممنوع بود، بعد کاملاً سازمان‌دهی شد و با دسیسه‌ای نقل حدیث آزاد شد. پس قرآن به آن صورت درآمد، نقل حدیث تا حدود يك قرن ممنوع شد، عقل را هم از کار انداختند و گفتند عقل حُسن و قبح را درك نمی‌کند؛ یعنی به جامعه گفتند شما نفهمید! چطور می‌شود به يك ملت بگویند که عقل حُسن و قبح را درك نمی‌کند؟! عدل حُسن است و ظلم قبیح است که جزء مستقلات عقلی هستند؛ ولی آنها گفتند و اینها هم باور کردند. اینکه می‌بینید ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید: «الحمد لله الذی ... قَدَّمَ المفضول علی الافضل»^۱ همین است! می‌گویند که عقل حُسن و قبح را درك نمی‌کند؛ وقتی عقل حُسن و قبح را درك نکند، می‌شود حاکم معزول، قرآن هم که در حدّ قرائت رایج است، سنت هم که نقل آن ممنوع است، بعد از يك قرن که بر همه امور مسلط شدند، آمدند گفتند حالا حدیث را نقل کنید، چه کسی نقل کند؟ کسی که مجوز گزارش دارد، آن وقت به تعبیر مرحوم علامه عسکری (رضوان الله علیه) - ایشان که ۱۵۰ نقل کردند، بیش از آن است - حداقل ۱۵۰ گزارش‌گر و راوی و محدّث جعل کردند؛^۲ هر کدام از اینها چندین روایت مجعول دارد، آن وقت شما دلتان می‌خواهد غدیر با آن جلال و شکوه خودش را نشان دهد و سقیفه کنار برود؟ اگر فکر يك ملت، عقیده يك ملت، اندیشه يك ملت، تعقل و درك يك ملت به اسارت برود، وضع همین وضع آل‌سعود است! مسلمانان جهان اسلام باید بازگشتی کنند تا این دین را آزاد کنند؛ یعنی قرآن آزاد شود، روایات آزاد شود، عقل آزاد شود، آن‌گاه معلوم می‌شود که «إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ» یعنی چه؟ و حرمین که الآن در اسارت آل‌سعود است، از این اسارت در بیاید؛ به امید روز ظهور ولیّ عصر (ارواحنا فداه)!

«و الحمد لله ربّ العالمین»

۱. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱، ص ۳.

۲. یکصد و پنجاه صحابی ساختگی (علامه عسکری).